

میدون و سوفیا

این سروصدازیر سر لوبیاست



یوریا عالمی

● دیروز یکی از مسئولان گفت دلیل خشک‌سالی «برزدی» و «برف‌زدی» کشورهای همسایه است. ما تا الان فکر می‌کردیم دلیل چنین مسائلی عملکرد مسئولان در طول سالیان بوده است، اما خب خیالمان راحت شد. به همین مناسبت با یک ایردزد و برف‌دزد مصاحبه کردیم:

ما: خودتان را معرفی کنید و روش کارتان را توضیح دهید.

ایرزد: من در ایردزد، قبلاها هواپیمادزد بودم... حالا چطورمی هواپیما می‌دزدیم؟ صبر می‌کردم هواپیما از زمین بلند بشود و برود در آسمان... بعد که خیلی دور می‌شد و کوچک می‌شد، با دست از هوا می‌گرفتمش و می‌گذاشتمش توی جیبیم و می‌رفتم خیابان مولوی می‌فروختمش. الان هم همین‌طوری است... شما وقتی ابرها بالای سرتان باشد هیچ کاری نمی‌توانید بکنید، ولی وقتی دور باشد مثل پنبه می‌شود. بعد من سریع با پنس ابرهایی را که دارد وارد ایران می‌شود برمی‌دارم و می‌گذارم توی شیشه و بعد روش شکر می‌ریزم و می‌گذارم توی یخچال و بعدا به‌عنوان ابرشکری در بازارهای اروپا می‌فروشمش... با همه اینها من اما نادم و پشیمانم.

ما: خاک‌توسر ایردزدت یابو. تو یکسای خودت را معرفی کن ببینم و روش کارت را توضیح ده. برف‌دزد: من برف‌دزد، متأسفانه برف‌زدی مثل هواپیمازدی و ایردزدی و اختلاس و اینا نیست و واقعا کار سختی است... برای برف‌زدی چندتا راه بیشتر وجود ندارد؛ یکی اینکه برف را گوله کنیم و بچپانیم توی شلوارمان و از مرز رد شویم که عملا نشدنی است، چون آب می‌شود. راه دوم این است که برف‌ها را بسا گونی حمل کنیم که البته چون مامورها بیشتر خواسشان به کولبرهایی است که دارند به داخل کشور می‌آیند، کاری به کولبرهایی که دارند گونی برف حمل می‌کنند ندارند... راه سوم این است که برف‌ها را با فرغون جابه‌جا کنیم که راندمان این عمل بیشتر است. من خودم روزی شونزده فرغون برف از کوه‌های ایران برمی‌دارم و می‌برم ریزم آن‌طرف مرز. ما: خاک‌توسر تو هم بکنند. آیا قول می‌دهید دیگر از این کارها نکنید؟

برف‌دزد و ایردزد: بله... بله... اصلا به دردسرش نمی‌ارزید... ما برمی‌گردیم به اقتصاد کشور و مستقیم با ارز دولتی، موبایل و کالاهای غیراساسی وارد می‌کنیم...

شعر نو

وقتی حیوانات جاسوس شدند و ابرها را دزدیدند من مطمئنم همه این سروصداها زیر سر کنسروهای لوبیاست

جمع‌بندی

سوفیا... سوفیا... عشقم... ما که بچه بودیم مدرسه‌مان دوشیفته بود و هر اتفاقی توی کلاس می‌افتاد می‌گفتیم «کار صبحی‌هاست...». حالا هم خوشبختانه بی‌آبی کار صبحی‌هاست. عاشق شیف‌ت صبحی تو؛ میدون دوم

دور دنیا

عجیب‌وغریب‌ترین شغل دنیا

● هفته‌نامه تایم در تازه‌ترین شماره‌اش مقاله‌ای با عنوان «ملانیا ترامپ عجیب‌وغریب‌ترین شغل دنیا را از تو تعریف می‌کند» منتشر کرده و به حاشیه‌های سیاست ضدمهاجرتی دونالد ترامپ پرداخته است. مالی پال، نویسنده این مقاله، با اشاره به اینکه بیانیه بانسو اول آمریکا علیه روش شوهرش، بعد از آن برنامه سفر به مرز مکزیک با ایالات متحده و سپس ماجرای نوشته‌های روی ژاکت ملانیا همه فکر خود او بوده است، شخصیت مرزور او را مورد توجه قرار داده. به نوشته این هفته‌نامه آمریکایی، ملانیا ترامپ «خود یک مهاجر بود که در آمریکا به دنبال زندگی بهتری می‌گشت و ازاین‌رو سیاست‌های دولت برای جداکردن کودکان از والدین مهاجر، او را به خشم و موضع‌گیری واداشت، اما پیام او چنان غریق‌بال‌انگار بود که فقط به رازورمزه دامن زد».ملانیا بعد از انتشار بیانیه بی‌سابقه‌اش، بدون مشورت با شوهرش باونو روز ۲۱ ژوئن (۳۱ خرداد) به مرکزی در مکلن، تگزاس رفت که در آن کودکان بدون همراهی والدین نگهداری می‌شدند. هنگامی که در مسیر بازگشت می‌خواست سوار هواپیما شود، این جمله پشت ژاکت او جلب توجه کرد: «من واقعا اهمیتی نمی‌دهم. آیا شما اهمیت می‌دهید؟» به نوشته تایمز؛ «هر بانو اول بار مسئولیت یکی از عجیب‌وغریب‌ترین شغل‌های دنیا را برعهده دارد. این شغلی است که نه حقوق و دستمزدی دارد و نه دستور کار ثابتی، اما مقدار زیادی قدرت ستاره‌ای، انواع و اقسام انتظارات و دائم زیر ذره‌بین بودن را به دنبال دارد. بیشتر افرادی که در سال‌های اخیر کاخ سفید را اشغال کرده‌اند، از همسرشان به‌عنوان یک نماد حمایت خانوادگی استفاده کرده‌اند... اما ملانیا چنین وضعی ندارد و نه همین دلیل است که ژاکت به نشانه‌ای برای گمانه‌زنی تبدیل شده است. او نیز مانند دیگر زنانی است که با مردان مشکل‌ساز کنار می‌آیند- از هیلاری کلینتون گرفته تا دستیار هاروی واینستاین- طوری که نمی‌توانیم بااطمینان بگوییم که آیا او قربانی است یا همدست. سکوت او نیز فقط رموزور را عمیق‌تر می‌کند».

شتر روزنامه

سه‌شنبه ۱۲ تیر ۱۳۹۷ «۱۹ شوال ۱۴۳۹» ۳ جولای ۲۰۱۸ « سال یازدهم» شماره ۳۱۸۵ « ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۳:۰۹ « اذان مغرب ۲۰:۴۵ « اذان صبح فردا ۴:۰۸ « طلوع آفتاب ۵:۵۳

روزنفرها



علی رومانی

aliromani84@gmail.com

کارتون خواب

رد پای یک باشگاه ورزشی در واردات تایر خودرو با ارزش ۴۲۰۰ تومانی!



تجربه دیگران

حتی قهرمان شدن انگلیس هم کمکی نمی‌کند

در کنفرانس خبری نتوانسته بود باشگاه «استون‌ویلا» را از «وستهام» تشخیص دهد. البته از بچه‌پولدارها نمی‌توان انتظار داشت که زرق‌وبرق تیم ملی فوتبال را که اصولا برای فقراست، درک کنند.

حوزه فوتبال، ریث شستن سستی زیر پای سیاستمداران است. جرمنی کوربین یک طرفدار واقعی فوتبال است، اما معقول به نظر نمی‌رسد که در دفترش در وست‌مینستر به‌عنوان طرفداری از تیم ملی پرچم انگلیس را نصب کرده باشند. گوردون براون واقعا از آن طرفداران پروپاقرص بود و شیفته تیم دوران ۱۹۶۶ را به پیروزی انگلستان در جام جهانی نست یاد می‌دهد. درواقع، انتخابات در ماه مارس (فروردین) آن سال انجام شد و جام جهانی در ماه جولای (تیر) برگزار شد. البته این واقعیت دارد که حسی از موفقیت‌های آتی وجود داشت که به کمک ویلسون آمد و ملاقات او با گروه موسیقی بیتلز و موج انقلاب



علمی نیز مؤثر بود، اما این پیروزی دیر نینجامید. درواقع، داستانی قابل‌قبول‌تر در این مورد وجود دارد که انگلستان در جام جهانی بعد که در آلمان غربی در سال ۱۹۷۰ برگزار شد، مقابل مکزیک شکست خورد و چهار روز بعد، ویلسون در انتخابات مقابل تد هیث شکست خورد. آنچه گفتم، احتمالا به ذهن تریا می‌نخست‌وزیر فعلی، خطور نمی‌کرد؛ موقعی که این هفته یک پیراهن فوتبال تیم ملی بلژیک را از دست شارل میشل، نخست‌وزیر بلژیک، در شورای اروپا در بروکسل هدیه گرفت، اما درحالی‌که بقیه ما فکر می‌کنیم انگلستان احتمالا روز سه‌شنبه در بازی مقابل کلمبیا برنده نخواهد شد - گرچه خوب بود اگر برنده می‌شد- خانم می باید امیدوار باشد که این اتفاق جادویی به کمکش بیاید، حتی با اینکه بعید است تیم انگلستان خوب عمل کند. خانم می البته تظاهر نمی‌کند که به فوتبال علاقه‌مند است؛ ورزشی که خیلی می‌تواند به نفعش کار کند... او بیشتر طرفدار کریکت است. باین‌ترتیب او با دیوید کامرون متفاوت است که

منبع: ایندپندنت

پدخرام سلطانی



تنگناها و محدودیت‌های به‌وجودآمده در تعاملات بین‌المللی و اثر آنها بر تبادلات ارزی کشور و به‌ویژه استفاده از عواید حاصل از نفت، دولت را به سمت اتخاذ سیاست‌هایی برای مدیریت وضع موجود و کنترل بازار ارز سوق داده که عواقب غیرمنتظره‌ای را برای اقتصاد کشور به بار آورده است. در شرایطی که اقتصاد کشور از قبل دچار خطاهای سیاست‌گذاری در حوزه پولی و مالی بوده و تبعات رویکرد دولت آمریکا و تحریم‌ها را تحمل می‌کند، این سیاست‌ها موجب از کنترل خارج‌شدن و پریدن فتر نرخ ارز شده است.

تلاش دولت با اعمال این سیاست‌ها، کنترل نرخ ارز و نرخ تورم است و رویکردی سیاستی دولت به حفظ قیمت‌ها و قدرت خرید مردم در بازار است. اما شکافی بین نرخ ارز دولتی و ارز غیررسمی امروز به وجود آمده که می‌توان گفت در نوع خود کم‌سابقه است؛ چنانکه در دوره گذشته تحریم‌ها هم تفاوت نرخ ارز دولتی و ارز بازار آزاد ما از ارقامی حدود ۱۰ هزار یا ۱۵ هزار ریال تجاوز نکرد؛ چه در زمانی که ما ارز مرجع داشتیم با قیمت ۱۲هزارو ۲۶۰ ریال و نرخ ارز در بازار آزاد به حدود ۳۰ هزار ریال رسیده بود و چه زمانی که نهایتا دولت وقت نرخ ارز مبادله‌ای را معرفی کرد که در ارقامی نزدیک به ۳۵ هزار ریال در بازار آزاد مبادله می‌شد. اما این شکاف در شرایط فعلی حتی به بالای ۴۰ هزار ریال و در نوسان‌های شدید به حدود ۵۰ هزار ریال رسید. هر چقدر شکاف بین ارز رسمی و غیررسمی افزایش پیدا کند، بالطبع طمع رانت‌جویی هم افزایش پیدا می‌کند و در قیاس با منافعی که عاید افرادی خواهد شد که این سیکل ناسالم رانت‌جویی را به‌وجود می‌آورند و با آن بازی می‌کنند، مخاطرات و ریسک این رانت‌خواری کوچک جلوه می‌کند. در این شرایط، آشکارسازی فرصت‌های

اتفاق

عشق‌بازی و نفس‌پرستی

فرهنگ نقادی در ایران هرگز جریان‌ی مستقل، مؤثر و نیرومند نبوده است.

به بیان دیگر بر بسیاری از نوشته‌های منتقدان نمی‌توان نام نقد نهاد. در نتیجه تعداد نقدها به مراتب کمتر از تعداد منتقدان است. این مسئله وقتی شکل بحران به خود می‌گیرد که به‌عنوان پژوهشگر یا به میدان نقد بگذاریم. در این شکل با کوهی از یادداشت و نظر مواجه می‌شویم که بر پایه هیچ استدلالی استوار نشده است. بی‌سوادی در روزگار ما به معنای ناتوانی در خواندن و نوشتن نیست؛ بلکه به مفهوم گوشش برای گرفتن عنوان «منتقد ادبی» است که با نوشتن چند یادداشت سراسری در هر نشریه‌ای به دست می‌آید. در این شرایط، بی‌سوادی یعنی دست به سوی هیچ کتابی دراز نکردن، اما محتوای هر وبلاگ و کانال و استتوس فیس‌بوک را به نام نقد و به‌عنوان سند، بدون هیچ تحقیقی در زمینه صحت‌وسقم آن منتشرکردن. بی‌سوادی یعنی شتاب برای شناخته‌شدن به هر قیمت و ادعای ادبیات به‌صرف مدرک تحصیلی در عین ناتوانی در تمرکز بر یک شعر، یک داستان، موضوعی ساده یا شخصیتی شناخته‌شده. بسیاری از آنچه به نام نقد می‌خوانیم، چیزی جز نظر در باب نفس‌پرستی به بهانه نقد ادبی و هنری نیست و «هر کسی را نتوان گفت که صاحب‌نظر است/ عشق‌بازی دگر و نفس‌پرستی دگر است».

باقی‌بایاتان

« مدرسه ملی سینمای ایران به منظور ارتقای فضای نظریه، تحلیل و نقد در سینما در نظر دارد به مدت ۹ ماه، با حضور مدرسانی از میان برجسته‌ترین منتقدان و صاحب‌نظران ملی و بین‌المللی دوره آموزش عالی «مطالعات فیلم: نظریه، نقد و تحلیل» را از تیر برگزار کند.

« هدف این دوره فراتر از آموزش مبانی و اصول اولیه نقد در سینما، گفت‌وگو در باب چگونگی ایجاد رویکردها و جریان‌های فکری است و بر همین مبنا سرفصل‌ها و موضوعات دوره عموما در قالب سمینار و به شکلی گفت‌وگومحور ارائه خواهند شد. «اصول نقد: مفاهیم و روش‌شناسی»، «نظریه در سینما»، «آسیب‌شناسی نقد در سینمای ایران»، «زیبایی‌شناسی سینمای معاصر ایران و جهان»، «روایت و روایت‌شناسی»، «قصه‌گویی در سنت ایرانی»، « مفهوم ژانر»، «ژانر در تاریخ سینما»، «ژانر در تاریخ سینمای ایران» و موضوعات میان‌رشته‌ای نظیر «سینما و روان‌شناسی»، «سینما، سیاست و جامعه» و «سینما و فلسفه» ازجمله مباحثی هستند که در این دوره طرح خواهند شد.

اعداد

۳۴۵۰۰۰ هکتار: جواد کاظم‌نسب، نماینده مردم اهواز، با بیان اینکه «۳۴۵ هزار هکتار از اراضی حاصلخیز و مستعد خوزستان تبدیل به کانون ریزگرد شده است، یادآور شد: «متأسفانه وزارت نیرو و جهاد کشاورزی نیز به کشت این زمین‌ها بی‌توجهی کرده و آب مورد نیاز را به این اراضی نرسانده‌اند که این امر باعث تبدیل آنها به کانون ریزگرد شده است». ۴۵۰۰۰:مدیرکل بنیاد شهید و امور ایثارگران استان یزد گفت: با گذشت نزدیک به ۳۰ سال از پایان جنگ تحمیلی، بیش از ۴۵ هزار جانباز شیمیایی در کشور وجود دارند و تعداد کل جانبازان هشت سال دفاع مقدس استان یزد نزدیک به ۱۰ هزار نفر است که هزار و ۳۷۸ جانباز شیمیایی، دو هزار و ۴۵۰ نفر جانباز اعصاب و روان و ۲۱ نفر از آنها را جانبازان قطع‌نخاعی تشکیل می‌دهند. ۱۴۲:ولی‌الله شجاع‌پوریان، ما اسما ۳۰ درصد در بودجه کاستی اعتبار داشتیم، اما با ارائه راهکارهای جدید بدون کاستی در مسیر برنامه‌ها حرکت کردیم تا شهرویرهاما جشنواره تئاترانی شادستان تهران با اجرای ۱۴۲ عنوان برنامه در هشت بخش آغاز می‌شود. ما ۸۳ نفر فرصت زیاد داریم که تابستانی شاد برای تهران‌ها ایجاد کنیم. ۷:معاون سلامت، اصلاح و تربیت زندان‌های استان تهران از فعالیت تعداد هفت زورخانه در سطح زندان‌های استان تهران خبر داد و گفت: درحال‌حاضر زورخانه‌های زندان رجایی‌شهر، دنامتگاه قزقحصار و بازداشتگاه اوین به صورت منظم در حال فعالیت‌اند و زورخانه مجتمع دنامتگاه تهران بزرگ با همت خیرین در دست احداث است.

تحلیل

آشکارسازی فرصت‌های رانت‌جویی ضروری است

افرادی بودند که به نظر می‌آمد بی‌دلیل متمم به بیش‌بود شده بودند ولی هیچ‌گاه با کسانی که واقعا «بیش‌بود اظهار» داشتند، برخوردی نشد. این افراد حتی محکوم و مقصر هم شناخته شدند ولی هیچ برخوردی با آنها نشد. این قضیه دوباره می‌تواند ادامه پیدا کند. آسیب و آفت دیگری که وجود دارد، ورود کالا با نرخ پایین به داخل کشور است و نشتی آن کالا از مرزها به آن طرف و فروش در آنجا و تحصیل ارز آزاد. به‌عبارتی این کار موجب «قاچاق صادراتی» محصولاتی می‌شود که با ارز یارانه‌ای وارد کشور شده‌اند. پس به‌طور کلی فکری‌کنم که اگرچه با اتخاذ سازوکارهایی مثل معرفی گیرندگان ارز از چهارهزارو ۲۰۰ تومانی تا حدی به اینکه مردم هم در نظارت دخیل باشند، کمک می‌شود و انضباط بیشتری هم در افرادی که ارز را دریافت می‌کنند و در خریدوفروش به وجود می‌آید اما این راهکار راه‌حل نیست. بهتر است در این شرایط دولت این مابه‌التفاوت را به‌طور مستقیم به خود مردم بدهد تا آنها خود تصمیم بگیرند که اثر تورمی را در سبد مصرفی‌شان چطور ببینند. منظور من این است که دولت بهتر است به همه کالاها ترجیحا ارز در حاشیه بازار را ارائه کند که این کار، خودبه‌خود تقاضاهای کاذب و غیرضروری را تا حد زیادی از بازار خارج می‌کند، اما متناسب عواید دولت ناشی از مابه‌التفاوت مثلا ماخذ چهارهزارو ۲۰۰ تا میزان بازار به هفت دهک کم‌درآمد کشور افزایش پرداخت یارانه مستقیم انجام شود. مادامی که این شکاف وجود دارد، دولت می‌تواند متناسب با آن مدیریت کند و در پایش هر ماه با محاسبه این شکاف، این مبلغ را وریزد کند. قطعا این کار رانت و فسادش کمتر خواهد بود و با عدالت بیشتری مواجه خواهیم بود و این کار به حفظ ذخایر ارزشمند ارزی ما در شرایطی که به این سمت برویم که تنگنهای ارزی ما بیشتر بشود، کمک خواهد کرد. امیدوارم دولت از تعصب و اصرار بیش از حد و بی‌جهت روی صحت روش خود دست بردارد و تصمیمی را اتخاذ کند که همراه با عدالت و همچنین شفافیت بیشتر باشد.

یادبود

به مناسبت دومین سالمرگ عباس کیارستمی

مکاشفه در مرگ، ارج‌گذاری به زندگی

مردی که دربه‌در دنبال کسی می‌گردد که بعد از خودکشی‌اش دفتش کند (طعم گیلان)، زنی که مرارت‌های زندگی روزمره به انتحار وامی‌داردش (کزارش)، انتظاری که برای مردن



مهرزاد دانش

سال‌خورده‌ای در یک روستا می‌رود (باد ما را خواهد برد)، ترازوی منتهی به مرگی که تاثر بازتابش را روی چهره تماشاگرانش نمایش می‌دهد (شیرین)، رزله‌ای که فضای معلق بین مرگ و زیستن را به‌عنوان دو روی سکه بعد از وقوعش ترسیم می‌کند (زندگی و دیگر هیچ) و... اینها ازجمله یادمان‌هایی از مردی هستند که دو سال قبل با مرگ پریامدش، سینمای ایران را رها کرد و به مقصدی عزیمت کرد که یکی از دغدغه‌های پردامنه‌اش در آثارش بود: عباس کیارستمی، گمان می‌رود این حد را پرداختن به مرگ، می‌تواند کیارستمی را در زمره هنرمندان مرگ‌اندیش قرار دهد، اما نگاه کیارستمی به این پدیده، نه از جنس فضاهای ماورایی بود که مدعی وقوف به کم‌وکیف جهان آن‌سوی هستی‌اند و اخلاقیات ساده‌اندیشانه از بطنش استخراج می‌کنند و نه از آن دسته موقعیت‌های درد‌ملده و دوقدرده‌ای که به قصد نمایش یاس و افسردگی و پوچ‌گرایی، موجی از احساسات منفی نصب مخاطب می‌کنند. نگاه کیارستمی به مرگ، نگاه زیست‌مدارانه بود. او از دل مرگ، ارزش زیستن را بیرون می‌کشید و از تلخی آن، نشاط حیات را متبلور می‌کرد. مرگ‌اندیشی کیارستمی، جنسی عرفان‌مسکانه‌ها داشت. او عموما برای مکث روی معنا و مفهومی، مستقیما به آن پدیده نمی‌پرداخت و از فضای

موقعیتی متضادش، به آن ناآل می‌شد. این فقط هم درباره مرگ نبود. او ارزش نزدیکی عاطفی بین دو انسان را از طریق لانگ‌شات در قاب تصویرش نشان می‌داد (زیر درختان زیتون)، ارزش صدا را با قطع‌کردن میکروفن صدادراری ارج می‌نهاد (کلوزآپ)، آملای نزدیک و جایگاه تصویر را با منعکس‌کردش روی چهره دیگران و بازتاب معنایی آن در تغییر حالات میمیک صورت و انقباض و انبساط عضلات آن، متبلور می‌کرد (شیرین). کیارستمی استاد بلامناعز مکاشفه در لایه‌های مختلف زندگی و در ستایش از زندگی، در سینمای ایران بود. مکاشفه، امری شعاری و با توسل به نمادهای مستعمل و گل‌درشت نیست که مدتی (و حتی الان نیز) بخشی از سینمای ایران را با عناوین جعلی‌ای مانند سینمای مغانگرا و سینمای فاخر و از این قبیل اشغال کرده بود. مکاشفا کیارستمی از زندگی، در مسیر جاده، داخل طوبله، کاسه توالـت بر سر، سالن تاریک نمایش فیلم، پلکان منازل و معابر و مغازه، قوطی مستعمل کنسرو وسط کوچه و خیلی دیگر از چیزهای ساده و معمولی و به ظاهر همدستی دوروبرمان شکل می‌گرفت. او عرفان و شناخت و احاطه ادراکی از مفهوم وجود و زیستن را از معبر واقعیت‌های کوچک پیرامونی و حتی شاید به‌زعم برخی نازل می‌گذراند. شاید برای همین هم بود که واکنش‌های منفی برخی نویسندگان «ارزش‌مردار» نسبت به «زندگی» و دیگر هیچ، با «زیر درختان زیتون» در زمان اکرانشان، عموما روی همین ایده می‌گشت که چرا او متمرکز بر زندگی حیوانی انسان شده است. آنها ناگاه از این نکته بودند که اصولا سنگ بنای احترام به وجود انسانی و منش اخلاقی بشر، در اولین مرحله، با به‌رسیمت‌شناختن غرایز زیستی (یا به همان عبارت حیوانی) او تعبیه می‌شود. این نکته‌ای عرفانی است که پیش از این بسیاری از ادیبان و شاعران تاریخ ما بر آن صحه گذاشته‌اند و اکنون، در سینمای ایران، کیارستمی پرورش‌دهنده این معنای ناب و غیرکلیشه‌ای از انسان و زیست و کانون معنایی آن بود. او، با رعایت همه هنجارهای عرفی و رسمی و به دور از جاذبه‌های مستعمل سینمای راحت‌الحلقومی، این معنا از عرفان را در کشاکش مرگ و زندگی آدم‌های فیلم‌هایش جست‌وجو کرد.

دو سال است که دیگر این عارف بی‌برا و به دور از هر جلوه‌گری «مغانگرایانه»، از مرز مرگ گذر و به آن سوی عالم هستی عزیمت کرده است. اما ارزشی که او در تصویر آثارش به زندگی داد، تا زندگی بشر ادامه دارد، جاودان است.